

واردات پزشک هندی به قوچان!

جنگ و کمبود پزشک متخصص، سازمان بهداشت و علوم پزشکی را وادار می کند تا تصمیم به واردات پزشک بگیرد. بر همین اساس تعدادی پزشک متخصص هندی برای مداوا به ایران می آیند و چند نفری نیز در بیمارستان شهدای قوچان مشغول می شوند.

خیالی از تجربه همکاری با هندی های گوید: با گسترش جنگ و افزایش تلفات ناشی از بمباران مناطق جنگی، کشور با کمبود شدید پزشک متخصص روبه روشد؛ در این زمان با دستور سازمان بهداشت و علوم پزشکی، تعدادی از پزشکان هندی به ایران آمدند و چند نفرشان نیز در بیمارستان شهدای قوچان به طبابت مشغول شدند. دکتر کوثری (هندی)، دکتر بانداری (هندی) و دکتر واحد (افغانستانی) از مشهورترین پزشکان خارجی این بیمارستان بودند. در ابتدا ارتباط با پزشکان هندی به دلیل آشنا نبودن آن ها به زبان فارسی، خیلی دشوار بود و برخی از بیماران به همین دلیل نمی توانستند ارتباط لازم را با پزشک برقرار کنند و جزئیات بیماری خود را با آن ها در میان بگذارند؛ اما با گذشت زمان و ارتباط کلامی با پرستاران و بیماران، پزشکان هندی کم کم با زبان فارسی آشنا شدند و ارتباطشان با بیماران بهتر شد. آن ها با مهربانی و دقت زیادی بیماران را ویزیت می کردند. به مرور زمان بیماران نیز اعتقاد زیادی به آن ها پیدا کردند. بعدها نیز که جنگ تمام شد و نسل جدید پزشکان جوان ایرانی وارد بیمارستان شدند، تعدادی از پزشکان هندی در ایران ماندگار شدند. یکی از این دکترها به نام دکتر صادقی در قوچان مطبی زد و تا چند سال قبل نیز طبابت می کرد.

زایشگاه بهترین بخش بیمارستان

لیلا خیالی، به عنوان پرستار در قسمت زایشگاه بیمارستان نیز شاهد تولد کودکان بسیاری بوده است. او کار در این بخش را یکی از شیرین ترین خاطرات زندگی اش می شمرد و می گوید: به نظرم زایشگاه بهترین بخش هر بیمارستانی است. در دیگر بخش های بیمارستان، هر روز شاهد درد و رنج و حتی مرگ بیماران هستیم و این موضوع تأثیر بدی بر روحیه پرستاران می گذارد؛ اما در زایشگاه درد و رنجی که مادر می کشد، شیرین است؛ چون بعد از ۹ ماه سرانجام فرزندی که انتظارش را می کشیده است به دنیا می آید. وقتی پرستار، بچه تازه تولد یافته را پیش مادرش می برد و مادر با وجود درد و سختی ناشی از زایمان با لبخند کودکش را در آغوش می گیرد، بهترین لحظه دنیا است؛ این لحظه نه تنها برای مادر و فرزند که برای پرستاران هم لحظه ای شیرین و فراموش نشدنی است؛ به خصوص مادرانی که بعد از چند سال بچه دار می شوند، خوشحالی غیر قابل وصفی دارند. هر خانواده نسبت به تولد بچه واکنش ها و نظر متفاوتی دارد، برخی فقط سلامتی فرزند را می خواهند و دختر و پسر بودن برایشان مهم نیست؛ اما برای برخی دختر و پسر بودن خیلی اهمیت دارد و گاهی حتی آن ها با شنیدن جنسیت بچه ناراحت

هم می شدند. همیشه از این طرز فکر ناراحت می شدم و به آن ها می گفتم دختر و پسر بودن مهم نیست، مهم سالم بودن فرزند و سلامتی اوست. در همان زمان خانمی را برای زایمان به بیمارستان آوردند، خانواده شوهر این خانم علاقه زیادی به فرزند پسر داشتند و به او گفته بودند اگر فرزندش دختر باشد، او را طلاق خواهند داد؛ متأسفانه این خانم فرزند ناقص الخلقه ای به دنیا آورد که بعد از چند ساعت فوت کرد.

اورژانس سخت ترین بخش

کار در اورژانس بیمارستان، موجب می شود خیالی برای اولین بار با بخیه زدن و جراحی آشنا شود. او می گوید: اورژانس یکی از پرکارترین و سخت ترین بخش های هر بیمارستانی است. بیشتر مراجعان این بخش به علت آتش سوزی، تصادف و درگیری دچار جراحات و خونریزی شدید هستند و رسیدگی سریع به آن ها حتی به اندازه کسری از ثانیه می تواند در زندگی و مرگشان تأثیرگذار باشد، به همین دلیل کار در اورژانس بسیار دشوار است و احتیاج به عکس العمل سریع و به موقع دارد. زمانی که در واحد اورژانس بیمارستان بودم در اولین مأموریتی که رفتم، پسر جوانی را که در تصادف یکی از پاهایش را از دست داده بود و پوست صورتش نیز به شدت زخمی شده بود سوار آمبولانس کردیم؛ تا آن زمان با چنین صحنه ای مواجه نشده بودم. حالم متقلب شد؛ اما خیلی سریع به خودم مسلط شدم و با وجودی که هرگز بخیه نکرده بودم، نخ و سوزن را برداشته و جراحی او را بخیه کردم، در حالی که بقیه همکارانم با دیدن این صحنه دچار شوک شده، قادر به انجام هیچ کاری نبودند.

آرام کردن مادری که سر دو فرزندش را برید

لیلا خیالی بعد از ۹ سال خدمت در بیمارستان شهدای قوچان، به مشهد می آید و باقی سال های خدمتش را در

بیمارستان اعصاب و روان می گذرانند. او می گوید: بعد از ۹ سال پرستاری در قوچان، به بیمارستان شقای مشهد آمدم و به عنوان پرستار بیماران اعصاب و روان مشغول به کار شدم. مراقبت از این بیماران و نوع بیماریشان روش و شیوه خاصی می طلبید؛ بیشتر این بیماران به علت مشکلات زندگی، اعتیاد و مرگ عزیزان دچار شوک های شدید عصبی شده بودند و به خودآزاری و دیگر آزاری می پرداختند. یکی از مورد های خطرناک مادری بود که در اثر همین فشار عصبی سر دو فرزندش را بریده بود. تا چند روز هیچ کدام از پرستارها جرئت نزدیک شدن به او را نداشتند. کم کم توانستم با او ارتباط برقرار کنم و با غذا دادن به او نزدیک شوم. کنارش می نشستم و با او صحبت می کردم. به تدریج این خانم آرام شد و خودآزاری و دیگر آزاری را کنار گذاشت. رئیس بیمارستان از این بابت خیلی خوشحال شده بود و مورد تشویق قرار گرفتم. ارتباط با این بیماران کار خیلی سختی است و نمی توان رفتار و حرکات آنان را پیش بینی کرد. یک مرتبه جلوی یکی از همین خانم ها که قصد بیرون رفتن از بیمارستان را داشت گرفتم و او هم با عصبانیت چنان گازی گرفت که هنوز جای دندان هایش روی بدنم وجود دارد. در طول این ۲۰ سالی که پرستار بیماران اعصاب و روان بودم، با موارد خطرناک بسیاری بر خورد داشتم؛ تا جایی که حتی خانواده های این افراد با دیدن این وضعیت، از خداوند برای ما صبر و تحمل می خواستند و برای ما دعا می کردند.

سنگ صبور بیماران بودم

لیلا خیالی در طول ۲۰ سال تجربه پرستاری از بیماران اعصاب و روان، بهترین روش برای ارتباط برقرار کردن با آن ها را مهربانی و صحبت کردن می داند. او می گوید: از همان ابتدای حضورم در بیمارستان اعصاب و روان (شفاء و ابن سینا) توانستم ارتباط خوبی با بیمارانم برقرار کنم؛ بیشتر اوقات پای صحبت هایشان می نشستم و به درد دل هایشان گوش می کردم. آن ها نیز از این کار لذت می بردند و ارتباط عاطفی خوبی برقرار کرده بودند. دختر جوانی که کاراته کار ماهری بود، یکی از بیماران سرسخت بیمارستان بود که هیچ یک از پرستاران جرئت نزدیک شدن به او را نداشتند؛ اما من توانستم از طریق صحبت و گفت و گویا او را تباط برقرار کنم؛ تا جایی که به من مادر می گفت و من هم دوستش داشتم. این دختر که در بهزیستی بزرگ شده بود، حتی بعد از مرخص شدن از بیمارستان نیز به دیدنم می آمد و هنوز هم ارتباط ما ادامه دارد. او که حالا خانمی شده است، هر گاه دچار مشکل و دلنگی می شود، به دیدنم می آید. بهترین هدیه روز پرستارم را من از همین بهبود یافتگان با محبت دریافت کرده ام. کسانی که هنوز هم ما را یاد می کنند و در این روزگار باز نشستگی به دیدنم می آیند.

